

داستان ما ۱۱ سال بعد ۸۰ کیلومتر دورتر از مشهد

پرونده‌ای درباره ۱۱ سال همراهی با شما
روایتی از یک مخاطب خاص در روستایی حوالی مشهد

عکس: سعید گل‌اصورا



داستان ما، ۱۱ سال بعد ۸۰ کیلومتر، دورتر از مشهد

پرونده‌ای درباره یازده سال همراهی با شما
روایتی از یک مخاطب خاص
در روستایی حوالی مشهد



سعید آل‌ارابی

این داستان واقعی آقهرمان یا نقش اول و یک نقش مکمل دارد؛ پیروز مهربان، راننده مینی‌بوس و روزنامه‌

- ۱ پیروز مهربان:** پستی و بلندی‌های زندگی را می‌توان در چین و چروک‌های صورتش جست‌وجو کرد. صورت گردی دارد که سال‌ها از تاریخ ثبت شده در سجد او جلوتر است. سن شناسنامه‌اش نشان می‌دهد که او در آستانه پنجاه سالگی است اما چهره‌اش سنی بیشتر از این را نشان می‌دهد. به قول خودش، در روستای مارشک به دنیا آمده، بزرگ شده و ازدواج کرده است. به سبک آن قدیم‌ها برای او هم در کودکی خبری از درس و مدرسه نبود، اما بعد از اینکه ازدواج کرد و شوهرش به سربازی رفت، به نهضت سوادآموزی رفت تا رؤیای دوران کودکی‌اش را زندگی کند. فاطمه خانم تا کلاس پنجم در نهضت ادامه داد، اما بعد از آن روزگار به سمتی رفته است که او مجبور شده سواد را از یاد ببرد. اما حتی بی‌سوادی هم نتوانست حریف علاقه او به خواندن و خیر داشتن شود.
- ۲ راننده مینی‌بوس وارد قصبه می‌شود:** چندسالی می‌شود که هرروز راننده یک مینی‌بوس چند روزنامه از یک دکه مطبوعاتی در محله خواجه‌ربیع مشهد می‌خرد و ۸۰ کیلومتر را در گرما و سرما و با منظره خاکی یا سرسبز طی می‌کند تا به روستایی برسد که نمای پلکانی خانه‌های آن، آدم را یاد ماسوله می‌اندازد. هنوز بعد از گذشت این همه سال، خبری از گاز در روستایشان نیست، خانه‌هایشان بوی نفت
- ۳ دوربین به سمت نقش مکمل می‌چرخد:** چند روزنامه شهرآرا هرروز روی داشبورد شلوغ راننده مینی‌بوس ۸۰ کیلومتر را طی می‌کند. شخصیت‌های چاپ‌شده در صفحات روزنامه شهرآرا، پشت شیشه بزرگ جلو مینی‌بوس زیر آفتاب و زیر باران چیزی از رنج طی شدن مسیر را درک نمی‌کنند! توضیح تکمیلی نویسنده برای یادآوری به خودش: آدم‌های چاپ‌شده روی روزنامه چیزی از رنج تهیه یک روزنامه هم نمی‌دانند! آن‌ها صدای ترانه‌های انتخابی راننده را نمی‌شنوند، آن‌ها می‌روند در بقالی فاطمه خانم کنار وزنه‌ها و ترازوی قدیمی جاجوش کنند تا مشتری پیدا شود و آن‌ها را برای صاحب مغازه بخواند.
- ۴ قهرمان قصه کیست؟** فاطمه طالبی مارشک، شوهرش جانباز است و از زمانی که از کار افتاده شد، تمام کارها و سر و کله زدن با مشتری‌ها به گردن او افتاده است. او یکی از مغازه‌دارانی است که هرروز در این روستا خواننده (یا بهتر بگویم) شونده روزنامه شهرآراست. به این فکر می‌کنم که دنیای آدم‌های عینکی بدون عینک چه شکلی است؟ احتمالاً تصاویری گنگ و مبهم. به گمانم فاطمه خانم هم وقتی به صفحات روزنامه

(هادی فیاضی) (مدیرمسئول)



هستیم بر آن مشهد که بستیم

در عصر ارتباطات، رسانه ابزار انتقال پیام و خیر است و مهم‌ترین عامل تأثیر رسانه بر افکار عمومی، اعتماد است. اعتماد عمومی چالش تنها رسانه‌ها نیست، بلکه همه ارکان کشور در کارکردها و حوزه‌های مختلف به آن نیاز دارند. سازمان‌ها برای رسیدن به این گنج بزرگ باید مسیری را انتخاب کنند که هدف و مقصدش خدمت به مردم است. اگر اعتماد مردم به سازمان‌ها شکل نگیرد، هر تلاشی محکوم به شکست است. این روزها اتفاقاً نیاز بیشتری به اعتماد و جلب افکار عمومی در جامعه حس می‌شود. برون‌رفت از شرایط سخت اقتصادی و معضلات اجتماعی فرهنگی زمانی امکان‌پذیر است که مردم احساس کنند مدیران و تصمیم‌گیران برای حل مشکلات جامعه هدفمند و بابرنامه هستند و از هیچ تلاشی مضایقه نمی‌کنند. تنها راه خروج از شرایط سخت اعتماد است. رسانه‌ها نیز به همان میزان که برای ارتباط با مردم نیاز به اعتماد دارند، در شکل‌گیری آن بین حاکمیت و جامعه نقش مهم و اساسی دارند. استفاده درست از ظرفیت رسانه‌های شناسنامه‌دار برای ارکان مختلف کشور می‌تواند زمینه‌ساز تحولات مهمی باشد. اما در این بین نگاه به رسانه‌ها نیز نیازمند تغییرات اساسی است. حاکمیت باید رسانه‌ها را تقویت کند و آن‌ها را امین و در کنار خود بداند. از سوی دیگر رسانه‌ها نیز باید زبان گویای مردم باشند و برای اعتمادسازی در کنارشان باشند و بمانند.

امروز مهم‌ترین نیاز مردم، رسانه و حاکمیت اعتماد است. عبور از شرایط سخت، همدلی و هم‌زبانی می‌طلبید و این شرایط دور از دسترس نیست. در آستانه ورود به یازدهمین سال انتشار روزنامه شهرآرا، با مخاطبان و همراهانمان تجدیدیمان می‌کنیم که همواره تلاش ماست با صداقت رسانه‌شان باشیم. رسانه مردم مشهد باشیم و برای حفظ و تقویت اعتمادی که هم‌مشهریان مشهدی به شهرآرا داشته‌اند، تلاش کنیم و قلم‌بزنیم. از «جوانی» روح ارزشمندی که بر شهرآرا حاکم است، بهره بگیریم و برای شهر امید و زندگی رسانه مردم بمانیم.



خوشی مانند اینکه جاده‌های روستایی آسفالت شد، گاز به فلان روستا رسید و روستای دیگری آباد شد.

روی آن نگاه کنم.

۵ یک مونولوگ طولانی از قهرمان قصه فاطمه خانم

تنها روزنامه‌ای که به روستای ما می‌آید شهرآراست. دوسه سالی می‌شود که مخاطب آن هستیم. به همین علت معمولاً بچه‌ها یا کسانی که سواد دارند به مغازه‌ام می‌آیند. از آن‌ها می‌خواهم برایم از خبرها و مشکلات مردم بخوانند. گاهی بعد از اینکه برایم خبرها را خوانند، روزنامه را هم با خود می‌برند تا صفحات دیگرش را هم بخوانند. روستای ما با وجود اینکه بزرگ و زیباست، از نظر امکانات عقب‌افتاده است، به همین دلیل دوست دارم در روزنامه شهرآرا بیشتر از روستاها و مشکلاتشان بخوانم و خبرهای

نگاه می‌کنم، کلمه‌ها را مانند ریل‌های قطاری کج و معوج که گاهی بالا می‌رود و گاهی پایین می‌بیند؛ شاید هم تصاویر را نگاه می‌کند و سعی می‌کند در ذهنش برای هر کدام از آن‌ها قصه مختص خودش را بسازد.

اماصال ماجرا این است که هرروز مشتری‌های فاطمه خانم ۱۰ دقیقه وقت می‌گذارند و در بقالی کوچک او میهمان می‌شوند تا برایش شهرآرا بخوانند. خودم که سواد ندارم، یعنی نهضت درس خواندم، اما گرفتاری‌های زندگی باعث شد که تمرین نکنم و حالا حتی اسم خودم را هم نمی‌توانم بنویسم؛ برای همین در کارت خوانی که در مغازه گذاشتیم نمی‌توانم مبلغ بزنم و روی دیوار برایم کاغذی چسبانده‌اند که از

۶ **قاب پایانی** دوربین به سمت در خروجی مغازه می‌چرخد، فاطمه خانم کرکره‌های مغازه را پایین می‌کشد و نور نحیفی از یخچال مغازه روی روزنامه‌دیروز می‌افتد.

۷ توضیح تکمیلی نویسنده برای یادآوری به خودش:

روزنامه فردا، ۸۰ کیلومتر آن طرف‌تر از مارشک، کنج میدان شهدا، آماده ارسال به چاپخانه شده است، بچه‌های تحریریه می‌دانند که فاطمه خانم منتظر شنیدن روزنامه‌فرداست؟



بر همان عهد که بودیم، بر آنیم هنوز

سال ۹۹ برای ما یعنی یازدهمین سال؛ یعنی ۱۱ سال گذشته است از همان خرداد میمون و مبارکی که تصمیم گرفتیم شهرآرا را روزانه پیشکش نگاهتان کنیم. در این نوشتار بنا ندارم آنچه را که در ۱۰ سال گذشته بر روزنامه مردم مشهد گذشته است مرور کنم، چرا که شما همراهم همیشه بهتر از من به آن واقفید؛ فقط نیم‌نگاهی دارم به سال ۹۹. به خرافات اعتقادی ندارم اما پیش‌فرض از سال ۹۹ این بود که تکرار ۲ عدد پشت‌سرسرهمش، به‌خصوص وقتی مقارن می‌شود با ۲ عدد یک پشت‌سسرهم یازدهمین سال روزنامه شدن ما، شاید برای ما نوید روزهای خوب و خبرهای خوب باشد، یا دست کم این سال خوش‌قیافه (از نظر قرار گرفتن اعداد پشت‌سسرهم) سال ویژه‌ای باشد و اتفاقات ویژه‌ای را هم رقم بزند. چشمتان روز بد نبیند اما از قضا همین‌طور هم شد. احتمالا می‌دانید منظورم چیست؛ اینکه هنوز سال ۹۹ نرسیده بود، سروکله این ویروس سرموز پیدا شد و کل جهان را زیرورو کرد و همه معادلات و مناسبات را به هم ریخت. این مهمان منحوس ناخوانده کار ما را هم تحت‌الشعاع حضورش قرار داد. در عصری که فضای مجازی به جنگ با رسانه‌های مکتوب آمده است و هر روز عرصه را بر کاغذی‌ها تنگ‌تر می‌کند، کرونا هم کار را برای ما سخت‌تر کرد و حتی در برهه‌ای باعث توقف انتشار نشریات کاغذی شد. اگر چه در همان روزهای توقف انتشار نسخه کاغذی مطبوعات هم در قالب نسخه الکترونیکی روزنامه شهرآرا همراهتان بودیم اما شیوع کرونا و وقفه کوتاه در چاپ کاغذی روزنامه‌ها، بیش از پیش این نکته را به ما اهالی مطبوعات یادآوری کرد که دیگر دوره صف بستن مردم برای خرید روزنامه تمام شده است و حالا عصری است که فضای مجازی حکمرانی می‌کند و به تبع آن، تحریریه و رسانه هم در فضای مجازی روزگارشان را می‌گذرانند؛ باین حال و با وجود ایجاد بستری‌های جدید در روزنامه شهرآرا برای تولید محتوا در فضای مجازی، خط‌مشی ما در این حوزه تغییر نکرده است و همان‌طور که در سوم خرداد ۱۳۸۸ با شما عهد بستیم، همچنان روزنامه مردم مشهد مانده‌ایم؛ گواه آن هم در روزهایی که گوئی ۹۶ خیلی‌ها را خانه‌نشین و دور کار کرده بود، این است که ما ماندمیم و حالا کرونا شده بود سوزه خبرها و گزارش‌هایمان.

از رنج‌ها و دردها و مشکلاتی گفتیم و نوشتیم که این منحوس ناخوانده بر مردم مشهد تحمیل کرده است؛ از دل تنگی پزشکی و پرستاری نوشتیم که در خط مقدم جبهه مقابله با کرونا روزهای زیادی را دور از خانواده مشغول خدمت بودند؛ حال‌وهوای غریبانه تدفین و تغسیل اموات را در روزهای شیوع کرونا برایتان روایت کردیم؛ از مصائب کارگرانی نوشتیم که کرونا ناشان را سر کرده است و بنا به جبر روزگار صورتشان را با سبیلی آجرت‌گده داشته‌اند و... در کنار این رنج‌ها، از روایت همدلی‌ها هم غفلت نکردیم و از پوش‌های مختلفی نوشتیم که باتیان آن‌ها به دنبال کاستن از درد و رنج مردمی بودند که آوار بیکاری و بیماری بر سرشان خراب شده بود؛ روزگار زنان و مردانی را به تصویر کشیدیم که به صورت خودجوش وارد گود شدند و خیابان‌ها و معابر را ضدعفونی، یا ماسک، لوازم بهداشتی، بسته‌های معیشتی و... آماده می‌کردند. الفصه که به قول ادیب نیشابوری «بر همان عهد که بودیم، بر آنیم هنوز»



مشهد با شهرآرا نیاز شهر به رسانه را حس کرد

بخش‌هایی از یک میرگرد به بهانه یازدهمین سالگرد چاپ روزنامه شهرآرا

یازدهمین سالگرد چاپ روزنامه شهرآرا بهانه‌ای شد برای سرکشی به آرشوی دهه‌های سالگرد چاپ این روزنامه و گپ و گفتی که در سه‌هزارمین شماره شهرآرا با آنتن از اهالی رسانه کشور منتشر کرده بودیم. ۳ سؤال ما از عباس عبیدی، حجت‌الاسلام زائری و آرش خوشخو درباره ضرورت انتشار روزنامه از سوی شهرداری‌ها، جایگاه مردم و ویژگی‌های رسانه مردم بودن و پیشنهادهایی برای آینده این رسانه بود. حالا به بهانه یازدهمین سالگرد انتشار شهرآرا، خلاصه‌ای از گفت‌وگوی مفصل آن روز را که در شماره سه‌هزارم شهرآرا به چاپ رسیده بود، در ذیل می‌خوانید.

وجود شهرآرا در مشهد ضروری است عباس عبیدی: موضوعی که دارد اتفاق می‌افتد، موضوع شهری شدن است.

نویافته‌های مشهد باعث می‌شود نبروهایی که ملی هستند، با مشهد ارتباط پیدا کنند. با توجه به تیراژ روزنامه شهرآرا و جایگاه آن، وجودش کاملاً ضروری است و امید باید داشت که بیشتر بتواند در این چارچوب حرکت کند.

محمد رضا زائری: یکی از اقتضات برجسته بود، موضوع مدیریت شهری در تهران بود. طبیعتاً مدیریت شهری برای تحقق نیازهایی که داشت، نیازمند

هدف خدمات شهری. در سازمان پارک‌ها برایشان مهم است به چه کسی خدمات می‌دهند؟ رسانه هم باید در همین چارچوب عمل کند؛ یعنی شهرداری مواجه شده با یک تحول اجتماعی که طبقه‌های جدید در جامعه شکل گرفته است و نیاز به آموزش دارد.

خوشخو: رابطه ما با حکومت مثل فرزند و پدر است؛ یعنی به ما رسیدگی می‌کند. اما در اروپا این رابطه مثل مستأجر و مدیر ساختمان است. تلویزیون ما ۲۰ شبکه برای ما تأسیس می‌کند که خدای‌ناکرده جای دیگر آموزش نینیم؛ دقیقاً مثل یک پدر. است و در سرنوشت آینده ایران اثرگذار است. روزنامه شهرآرا به‌عنوان یک روزنامه شهری، هر قدر داخل مشهد بچرخد و نیازهای مردم را جواب گو باشد، روزنامه موفق‌تری خواهد بود.

نشریه وابسته با مشکل مخاطب مواجه است عبیدی: این مشکلی است که یک نشریه وابسته به نهاد عمومی با آن مواجه است. نشریه‌ای که وابسته به نهاد عمومی نباشد، چنین مشکلی ندارد و خودش تعریف می‌کند و می‌گوید من برای این گروه می‌نویسم.

به نظر من، شما از مخاطب خود تعریف نکنید، از شهرداری تعریف کنید و شهر محور قرار گیرید. زائری: یکی از خدماتی که شهرداری به شهروندان خود می‌دهد، خدمات فرهنگی اجتماعی است. با کارکرد اطلاع‌رسانی، آموزش و مواردی از این دست.

خوشخو: یک روزنامه نمی‌تواند



آینه‌ای برای مشهد

بهمین ۱۳۸۷ بود که یکی از دوستان قدیمی و روزنامه‌نگارم با من تماس گرفت و پیشنهاد یک جلسه کاری را مطرح کرد. قرار را برای فردای آن روز گذاشتم. مقرر شدن بیاید دفتری که با ۲ نفر از دوستان هنرمندم آنجا را به آتلیه‌ای کوچک تبدیل کرده بودیم و سرمان به کار هنر و خلق اثر هنری گرم بود.

خودمان را عادت داده بودیم درباره تمام مشکلات و معضلات شهر بخوانیم و به اندازه توانمان برای مطرح کردن آن‌ها بنویسیم. همیشه در سرمان ایده‌های زیادی برای کار ژورنالیستی شهری وجود داشت. از هر ۲۰ ایده، ۲ تا آن‌ها عملی می‌شد و بقیه به نتیجه دلخواه نمی‌رسید. چون شرط اول برای به نتیجه رسیدن آن همه ایده، داشتن یک روزنامه بود که بتوانیم درباره شهر و مسئله شهر بنویسیم؛ به‌ویژه درباره فرهنگ شهروندی، نسبتش با شهر و... چیزی که تا آن زمان دغدغه روزنامه‌های شهر هم نبود، یا اگر بود، جایی برای پرداخت بیشتر، موشکافی و تحلیل نداشت.

فردای آن روز رسید و دوست روزنامه‌نگارم با هیجان و انرژی مثال‌زدنی که همیشه از او سراغ داشتیم، به آتلیه آمد. بعد از کلی احوال‌پرسی، رفت سر اصل مطلب. گفت که قرار است شهرآرا روزنامه بشود. گفت که حالا زمان آن رسیده است تا کارهای نکرده‌مان را در حوزه روزنامه‌نگاری شهری دنبال کنیم و چه و چه. می‌خواست که یای کار باشم. من هم از خدا خواسته، نه نگفتم. گفت منتظر بمانم تا جلسه اصلی با مدیر مسئول روزنامه برگزار شود. قرار شد خبر نهای جلسه با مدیرمسئول را به من بدهد.

آن روز گذشت تا فروردین ۸۸. تماس گرفت و خبر داد که یکشنبه بروم شهرآرا. تأکید کرد سر ساعت مقرر خود را برسانم؛ ساعت ۱۱.

ما سر ساعت در دفتر آقای سیدجلال فیاضی بودیم که ایده روزنامه شدن شهرآرا را کار سخت به نمر نشانند آن با او بود. آقای فیاضی با کلی تجربه روزنامه‌نگاری و اندوخته‌های فراوان، چراغ راه را روشن کرده بود. در جلسه درباره شیوه کار، هدف‌ها و برنامه‌های روزنامه سخن گفت و علاوه بر آن بخشی از مرام‌نامه حرفه‌ای روزنامه را به ما یادآوری کرد؛ مرام‌نامه‌ای که سیاست‌بازی و سیاسی‌کاری در آن جایی نداشت. مهم‌ترین نکته جلسه و تأکید ویژه‌او، روزنامه‌نگاری شهری بود و ما قرار بود بخشی از کار را در حوزه فرهنگ شهروندی دنبال کنیم. تا آن روز هیچ‌کدام از رسانه‌های مشهد نه درباره فرهنگ شهروندی نوشته بودند و نه دغدغه آن را داشتند. از همه مهم‌تر، انگار نوشتن برای مشهد هم دغدغه مهمی نبود. همین کار را سخت می‌کرد؛ مثل کاشتن درخت در بیابانی بی‌انتهای.

امروز شهرآرا با اتکا و اعتماد به نویسندگان جوان و خلاقش ناگفته‌های بسیاری از شهر گفته، کارهای سخت را به سرانجام رسانده است و کارهای بسیاری برای انجام دارد. حالا ۱۱ سال از روشن شدن چراغ روزنامه شهرآرا گذشته است؛ روزنامه‌ای با فراز و نشیب‌های خاص خودش. اگر نگوئیم شهرآرا همه چیز تمام است، می‌توانیم با صدای بلند بگوئیم آینه شهر و روزنامه مردم مشهد است.



رضا سلیمان‌نوری سردبیر شهرآرامجله

وظیفه ما

روایت چرایی و چگونگی انتشار نشریات از آن داستان‌هایی است که کمتر کسی از حواشی آن خبر دارد. حواشی‌ای که اگر قرار باشد قلمی شوند، در همان مراحل نخست مثنوی هفتاد من می‌شوند. این حواشی از همان لحظه تصمیم به تولید نشریه آغاز می‌شود و تا آخرین روز انتشار آن چون یک همزاد، همراه آن است و بیشتر و بیشتر می‌شود. حال حساب کنید وقتی نشریه‌ای ده‌سالگی‌اش را پشت سر گذاشته و وارد یازده‌سالگی شود (درست همان چیزی که در این چند روز آینه‌که تعطیلات عید فطر است برای شهرآرا رخ می‌دهد) چقدر داستان‌های گفته و نگفته دارد. داستان‌هایی که بسیاری از آن‌ها اگر قلمی شوند، به‌طور قطع از بسیاری دیگر از مطالب منتشرشده در همان نشریه خواندنی‌تر و جذاب‌تر هستند. کافی است تا تأملی مختصر کنید بر آنچه در طول یک هفته در نشریه‌ای چون شهرآرا منتشر می‌شود، تا سر خود را به نشانه تأیید جملات بالا تکان دهید و افسوس بخورید که چرا بسیاری از آن داستان‌ها نقل نمی‌شود. بی‌اطلاع از اینکه هر روزنامه‌نگاری به‌طور قطع می‌خواهد بهترین محصول ارائه دهد،

اما شرایط زمان و مکان باعث می‌شود تا به خود وعده‌بیمان بسیاری از مسائل را در آینده دهید. آینده‌ای که گاهی پیش می‌آید و اغلب پیش نمی‌آید. این داستان تنها به خود روزنامه اختصاص ندارد و ضامنم آن را هم دربر می‌گیرد و در این بین حواشی و داستان‌های ناگفته ضمیمه‌ای محلی چون شهرآرامجله حتی در برخی موارد بیشتر از خود روزنامه است. چه آنکه شهرآرامجله با هدف این منتشر شد و می‌شود که زبان گویای مردمی باشد که تنها رسانه‌ها به هنگامی سراغ آنان می‌روند که واقعه‌ای خیلی خاص رخ داده باشد و در اصطلاح رسانه‌های بمبی خبری را ترکانده باشند، و گرنه آنان مردمان کف‌کوچه و خیابان هستند. مردم کف‌کوچه و خیابان که هر کدام دارای داستان‌های ناگفته بسیاری و وظیفه شهرآرامجله شنیدن این داستان‌ها و انتشار آن‌ها در حد توان تعیین‌شده است. در حد توان، زیر بسیاری از این داستان‌ها به دلیل حواشی خاص خود تنها قابل شنیدن و در صورت امکان روزی و روزگاری در قالب خاطره و روایت و داستانی با تغییر برخی از واقعات اصلی ماجرا قابل انتشار هستند. چه بسیاری از آنچه بیان می‌شود و اهالی قلم به‌همراه داشته باشد.



حمیدرضا معصومیان معاون سردبیر

حرفی برای گفتن در شهرآرا

اول / روزنامه شهرآرا از روز شنبه وارد یازدهمین سال حیاتش می‌شود. سوم خرداد ۸۸ سومین روزنامه شهر مشهد در حالی پا به عرصه وجود گذاشت که با وجود سابقه‌ای شانزده‌ساله، جایی درست در میان اهالی مطبوعات نداشت. با اینکه سال‌ها این رسانه به‌عنوان هفته‌نامه در مشهد منتشر می‌شد و حتی در دوره‌ای به صورت خانه‌به‌خانه توزیع هم می‌شد، اما زمانی که تبدیل به روزنامه شد، کم‌مخالف نداشت. از مدیران شهرداری و شورای شهر بگیرد تا اهالی رسانه و حتی کارشناسان این حوزه که استدلالشان این بود که با بودن ۲ روزنامه پرقدردر در شهر مشهد، دیگر حرفی برای گفتن نمی‌ماند که یکی مثل شهرآرا بخواهد بزند. به نظر آن‌ها شهرآرا در همان قواره هفته‌نامه‌اش هم حرفی برای گفتن نداشت، چه برسد به اینکه هر روز میهمان خانه‌های مردم شود.

دوم / انتشار شهرآرا در لباس جدید با همه مخالفت‌ها آغاز شد و طولی نکشید که نسبت انبوه مخالفان به موافقان عوض شد. شهرآرا به دل مردم رفته بود و

به‌همین دلیل ساده نه تنها بر خلاف آنچه می‌گفتند در کمتر از یک سال زمین نخورد، بلکه محبوب مشهدی‌ها هم شد. مردم حرف برای گفتن زیاد داشتند و شهرآرا هم گوش برای شنیدن. این گونه شد که روزنامه سوم مردم مشهد ماند و ماند تا حالا که می‌خواهد یازده‌ساله شود. عمری که در قیاس با خراسان هفتاد و دو ساله و قدسی سی و دو ساله شهر مان رقی نیست و به قاعده باید به‌همین اندازه از آن انتظار داشت. سوم / شهرآرا در این راه یازده‌ساله به ضرورت ساختاری که برای آن تعریف شده (به غلط یا درستش کاری نداریم)، بارها تغییر راهبرد داده است؛ اما تغییر مسیر نه. به‌عنوان رسانه‌ای که شهر مشهدی بودن را بر پیشانی دارد، شهرآرا بارها و بارها مطالبه‌گر حقوق مردم بوده است. در ماجرای قطار شهری، در داستان غم‌بار حاشیه‌نشینان، در تراژدی سبزی‌های آلوده کشف‌رود، در قصه سامان‌دهی آرامگاه فردوسی، در مشکل عجیب بافت فروده اطراف حرم، در معضل ترافیک و موضوعات بسیار دیگری از این دست شهرآرا همیشه خواسته که حرف مردم را بزند. اینکه چقدر

خدا کند روزی برسد که حرفی برای گفتن باشد، حرفی از امید، از زندگی و از آینده.